

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

نمونه‌ای از دلایل متکلمین بر ضرورت دین

گروه‌های مختلفی در اثبات ضرورت دین برهان آورده‌اند؛ یکی از این گروه‌ها، متکلمین هستند.

کلام، علمی است که اثبات درستی عقاید دینی و دفاع از عقاید دینی در برابر ایرادات، شبهات و اعتراضات مخالفان دین، و همچنین پاسخگویی به اختلافات اعتقادی در داخل مذاهبی که در یک دین وجود دارد را عهده‌دار است.

علم کلام، پیش فرض دارد؛ یعنی علمی است که بنا را بر این گذاشته که دین درست و حق است و هرچه می‌گوید درست است؛ بعد از این، جستجو کرده است تا استدلال‌های عقلی پیدا کند که بشود این مقصود را با آنها اثبات کرد؛ پس علم کلام از ابتدا با پیش فرض درستی دین، وارد گنکاش‌های عقلی می‌شود و بعد که آن استدلال‌ها را بدست آورد، می‌تواند درستی دین را اثبات کند، به شبهات و ایراداتی که مخالفان دین مطرح می‌کنند، جواب دهد و همچنین از درستی اعتقادات یک فرقه و مذهب دینی در برابر سایر فرق و مذاهب گوناگون موجود در همان دین دفاع کند.

در توضیح می‌گوییم که درون یک دین هم ممکن است مذاهب متعددی وجود داشته باشد؛ مثلاً داخل مسیحیت، مذاهب متعددی داریم؛ مثل ارتدوکس^۱، کاتولیک^۲ و پروتستان^۳، که این مذاهب هم باهم اختلاف اعتقادی دارند؛ در داخل این دین، کلام ارتدوکس در برابر کلام پروتستان یا کلام کاتولیک در برابر کلام ارتدوکس از درستی اعتقادات آن مذهب دفاع می‌کند. درون اسلام نیز مذهب شیعه و مذهب سنی داریم؛ کلام شیعی داریم؛ کلام اهل سنت داریم؛ خود اهل سنت هم مذاهب کلامی مختلفی مثل کلام اشعری و کلام معتزلی دارند. اینها هر کدام درستی عقاید مذهب خودشان را اثبات می‌کنند.

کلام معتزله و اشاعره که هر دو، کلام اهل سنت است و می‌خواهند عقاید اهل سنت را اثبات کنند، از نظر سبک استدلالشان، با هم فرق می‌کنند. کلام معتزله بیشتر جنبه‌های عقلی دارد و کلام اشاعره کمتر رویکرد عقلی دارد؛ لذا اگر کلام اشاعره و کلام معتزله را با کلام شیعی مقایسه کنیم، کلام معتزله به کلام شیعی بیشتر شباهت دارد؛ چون کلام شیعی هم کلامی است که به مباحث اعتقادی بیشتر رویکرد عقلی دارد؛ لذا از نظر سبک و سبک استدلال، بین کلام معتزله با کلام شیعی شباهت بیشتری است؛ تا کلام اشاعره با کلام شیعی؛ البته کلام معتزله می‌خواهد عقاید اهل سنت را اثبات کند و

^۱ Orthodox .

^۲ Catholic .

^۳ Protestant .

کلام‌شیهه می‌خواهد عقاید شیهه را اثبات کند؛ منتها از نظر سبک استدلال، که استدلال‌ها عمدتاً عقلی است این شباهت وجود دارد.

بعد از بیان این توضیحات برای آشنایی با علم کلام، حال ببینیم متکلمین در بحث اثبات ضرورت دین چگونه استدلال کرده‌اند؟

یکی از استدلال‌های متکلمین این است. متکلمین دو ویژگی را در عقل انسان شناسایی کرده‌اند. ویژگی اول این است که همه‌ی انسان‌های عالم بلا استثناء چه مذهبی، چه غیر مذهبی، در عقل و در شناختشان، مفهوم خوب و بد، حُسن و قُبْح، نیک و بد، شایسته و ناشایست، یک مفهوم شناخته شده است؛ یعنی عقل انسان راجع به کارهای خود و دیگران داوری می‌کند؛ می‌گوید این کار، کار خوبی بود؛ این کار، کار بدی بود. هیچ انسانی نیست که چنین قضاوت و داوری نداشته باشد. همه می‌دانند که صداقت خوب است؛ دروغ بد است؛ گذشت خوب است؛ کینه‌توزی بد است؛ عدالت خوب است؛ ظلم بد است. یک شناخت عقلی بدون اینکه نیاز به آموزش از جایی داشته باشد، در عقل همه‌ی انسانها وجود دارد؛ خواه متدین، خواه بی‌دین، خواه ماتریالیست، خواه الهی. پس ویژگی اول، معرفت حُسن و قُبْح است؛ که در عقل همه‌ی انسان‌ها وجود دارد.

دومین خصوصیت در عقل، این است که عقل فقط به این اکتفا نمی‌کند که بگوید این صفت، صفت خوبی است و آن صفت، صفت بدی است؛ این کار، کار خوبی است و آن کار، کار بدی است؛ بلکه یک قدم جلوتر می‌آید و به انسان می‌گوید حال که این کار، کار خوبی است، آن را انجام بده و آن کار که کار زشتی است را انجام نده؛ یعنی عقل علاوه بر شناخت خوب و بد، یک نوع آمریت و فرماندهی هم دارد؛ پس این دو ویژگی، یکی

معرفت به حُسن و قُبْح، یکی هم دعوت به نیکی و نهی از بدی در عقل است. همه انسانها هم این دو ویژگی را دارند و چیز قابل انکاری نیست.

متکلمین دنبال کردند دیدند عقل انسانها در شناخت کلیات حُسن و قُبْح به شدت توانمند عمل می کند. شاهدش هم این است که در بین بشر هیچ اختلاف نظری در کلیات حُسن و قُبْح نیست؛ یعنی هیچ انسانی را در دنیا پیدا نمی کنید که بگوید عدالت بد است؛ ظلم خوب است؛ شجاعت بد است؛ بزدلی خوب است؛ سخاوت بد است؛ بخیل بودن خوب است. بین همه‌ی عقلای عالم در کلیات حُسن و قُبْح اختلاف نظری پیدا نمی شود؛ در کلیات حسن و قبح، همه اتفاق نظر دارند؛ اما عقل در تشخیص مصادیق ریز و جزئی حُسن و قُبْح، چنین توانمندی ندارد؛ شاهدش هم اختلاف نظری است که بین عقلای عالم است. مثلاً، در اصل اینکه عدالت خوب است و ظلم بد است، هیچ اختلاف نظری نیست؛ اما در مورد اینکه چه رفتاری، رفتار عادلانه و چه رفتاری ظلم است اختلاف نظر زیادی وجود دارد. یا مثلاً، در اینکه مراعات حقوق دیگران، کار شایسته‌ای است و تزییع و پایمال کردن حقوق دیگران کار بدی است؛ هیچ اختلاف نظری بین بشر نیست؛ اما سؤال می کنیم: حقوق انسانهای دیگر چیست که مراعاتش کار خوبی است و تزییعش کار بدی است؟ وقتی بخواهید وارد مصادیق ریز شوید، اختلاف نظر پیش می آید. ببینید بین فلاسفه‌ی حقوق در بحث حقوق بشر چقدر اختلاف نظر وجود دارد! بنابراین برخلاف کلیات حسن و قبح که عقل در شناخت آنها به شدت توانمند عمل می کند و لذا در این زمینه، هیچ اختلاف نظری بین بشر وجود ندارد، در جزئیات حُسن و قُبْح، عقل چنین توانمندی بی ندارد و نمی تواند به آن شفافیتی که کلیات را تشخیص می داد، جزئیات را

تشخیص بدهد و به همین سبب در این زمینه، بین متفکرین عالم اختلاف نظر است؛ پس این یک نقص عقل در حوزه‌ی معرفت و شناخت حُسن و قُبْح است.

دومین نقص در عقل، در رابطه با حُسن و قُبْح در بُعد آمریتش است؛ علی‌رغم اینکه عقل همه‌ی ما انسانها، به ما فرمان می‌دهد که کار خوب انجام بده و کار بد نکن؛ اما بسیاری از ما انسانها در مواردی، کارهای بد انجام می‌دهیم و کارهای خوب را ترک می‌کنیم. این واقعیت شاهد بر این است که فرمان‌های عقل به تنهایی زورش نمی‌رسد که همواره یک اراده‌ی اخلاقی در ما شکل دهد؛ که ما را پای‌بند به اخلاقیات کند.

اراده‌ی ما تنها متأثر از عقل شکل نمی‌گیرد؛ احساسات و عواطف، غرایز، گرایش‌ها و تمایلات و خیلی چیزها غیر از عقل است که در شکل دادن اراده‌ی انسان نقش دارد. در برخی موارد، زور آن عوامل، بر فرمان عقل می‌چربد؛ لذا گاهی اوقات زور شهوت، غضب و هوس انسان، بر فرمان‌های عقل می‌چربد و همین سبب می‌شود که فرد علی‌رغم اینکه عقل به او می‌گوید این کار خوب را انجام بده و آن کار بد را نکن؛ اما تحت تأثیر شهوت، هوس، غضب، تمایلات، احساسات و امثال آن، به فرمان عقل پشت می‌کند و به فرمان غریزه، هوس، احساسات و عواطفش عمل می‌کند؛ و به خوبیها عمل نمی‌کند و بدیها را ترک نمی‌کند؛ حتی گاهی اوقات کار از این هم پیچیده‌تر می‌شود؛ یعنی بعضی وقت‌ها عقل نه تنها زورش به طرف نمی‌رسد و میدان را به طرف واگذار می‌کند؛ میدان را به شهوت و غضب می‌دهد؛ بلکه تسلیم آنها هم می‌شود؛ یعنی خودش را هم در اختیار آنها قرار می‌دهد؛ یعنی عقل در خدمت شهوت و غضب در می‌آید و به جای اینکه با آنها مقابله کند و عنان اختیار شخص را خودش به دست بگیرد، خودش را هم در خدمت شهوت و

غضب یا در خدمت جهالت و نادانیهای فرد قرار می‌دهد؛ در خدمت نفسانیات و هوسهای فرد قرار می‌دهد؛ که به این عقل در علم اخلاق، عقل شیطانی می‌گویند؛ عقلی که در خدمت بدیها قرار گرفته است؛ پس دو نقص در عقل پیدا کردیم؛ یکی نقص در حوزه‌ی شناخت جزئیات حُسن و قُبْح و دوم، نقص در توانمندی برای اینکه همواره بتواند یک اراده‌ی اخلاقی در انسان شکل دهد.

وقتی که متکلم این واقعیت‌ها را شناخت، وارد بحث می‌شود. سؤال می‌کند خدایی که انسان را آفرید، آیا تصمیم داشت که انسانها همواره خوبی کنند و هیچ‌وقت بدی نکنند؟ اگر بگویید نه، خدا چنین تصمیمی نداشت؛ متکلم به شما می‌گوید خدا حکیم است؛ خدای حکیم هم کار لغو نمی‌کند؛ اگر خدا تصمیم نداشت انسانها خوبی کنند و از بدیها پرهیز کنند، چرا به انسان عقلی داد که مفهوم خوبی و بدی را از هم تشخیص دهد؟ چرا عقلی داد که به آنها بگوید کار خوب انجام بده؛ کار بد نکن؟ اگر خدا تصمیم نداشت که انسانها خوبی کنند و بدی نکنند، دادن چنین عقلی با چنین خصوصیتی، کار لغوی است و چون خدا حکیم است و کار لغو نمی‌کند، بنابراین حال که به انسان عقلی داده است که حُسن و قُبْح را تشخیص می‌دهد و انسان را دعوت به حَسَن و نَهی از بدی می‌کند، پس می‌شود فهمید که خدای حکیم تصمیم داشته است که انسانها خوبی کنند و بدی نکنند.

سؤال دوم، متکلم می‌پرسد خدایی که تصمیم دارد انسانها خوبی کنند و بدی نکنند، آیا خبر داشته است که عقل انسان در تشخیص جزئیات خوبی و بدی ناتوانی دارد؟ آیا خبر داشته است که عقل انسان در شکل دادن یک اراده‌ی اخلاقی ضعف دارد؟ اگر بگویید خبر نداشته است، می‌گوید آن چه خدایی است که جاهل است! خدا که جاهل نیست؛ پس

قطعاً خدا خبر داشته است. می‌گویند خدا از یک طرف تصمیم داشته است انسانها خوبی کنند و هیچ‌وقت بدی نکنند؛ از طرفی هم خبر دارد که عقلی که به انسان داده‌است نه در تشخیص می‌تواند تمام‌عیار کار را انجام دهد؛ نه در شکل دادن اراده‌ی اخلاقی. پس خدایی که تصمیم دارد انسانها خوبی کنند و بدی نکنند و از آن طرف می‌داند که این عقل به تنهایی زورش نمی‌رسد، یقیناً چیزی که مکمل این عقل است در اختیار بشر قرار می‌دهد؛ که مجموعه‌ی آن چیز به‌علاوه‌ی عقل، هم در حوزه‌ی معرفت و شناخت بتواند این توانمندی را به بشر بدهد که همیشه به‌درستی خوبیها را از بدیها تمیز دهد و هم در حوزه‌ی شکل‌دادن اراده‌ی اخلاقی بتواند به کمک عقل بیاید و آن اراده‌ی اخلاقی را در انسان شکل دهد و او را همواره پایبند به خوبیها کند. آن چیز مکملی که قطعاً خدا در اختیار انسان قرار می‌دهد، دین است.

دین در بُعد معرفت حُسن و قُبْح، (از طریق آموزه‌های دینی که وحی الهی است و به انبیاء نازل می‌شود) مصادیق ریز حُسن و قُبْح را به انسان می‌آموزد. من با عقل می‌توانم تشخیص دهم که شجاعت خوب است؛ بزدلی بد است؛ عدالت خوب است؛ ظلم بد است؛ سخاوت خوب است؛ بخل بد است؛ در تشخیص کلیات حُسن و قُبْح بی‌نیاز از دین هستم؛ عقلم مستقلاً می‌تواند اینها را تشخیص دهد؛ اما جزئیات حُسن و قُبْح را نمی‌توانست تشخیص دهد؛ اینجا است که دین مصادیق جزئی و ریز حُسن و قُبْح را به انسان می‌آموزد. کلیات را عقل تشخیص می‌دهد؛ جزئیاتش را هم وحی در اختیار می‌گذارد. مجموعه‌ی عقل و وحی، معرفت کامل از حُسن و قُبْح را برای انسان ایجاد می‌کند. این در بُعد معرفت بود.

در بُعد شکل‌دادن به اراده‌ی اخلاقی هم همین‌طور است. دین اولاً انسان را با احساساتی متعالی‌تر از احساسات اولیه‌ی طبیعی آشنا می‌کند و او را از این احساسات برخوردار می‌کند. اول انسان عاشق غذاهای خوشمزه، عاشق شهوترانی و عاشق جنبه‌های طبیعی و حیوانی است؛ اما دین او را با عشق الهی و عشق به فضیلت‌ها و نیکی‌ها آشنا می‌کند؛ یعنی احساسات او را تعالی می‌بخشد. این از یک طرف، از طرف دیگر دین با طرح مسأله‌ی پاداش و کیفر اخروی به انسان می‌گوید تو اگر این کار حرام را انجام می‌دهی و به فرمان عقلت پشت می‌کنی، به خاطر کیفی است که برایت دارد؛ به خاطر لذتی که آن کار حرام دارد؛ آن را انجام می‌دهی. بیا من دو گزینه به تو نشان می‌دهم؛ ببین کدامیک از این دو گزینه به نفع است که انتخاب کنی؛ گزینه‌ی اول: پنجاه سال، شصت سال در دنیا از راه حرام لذت ببر و بعد در ادامه‌ی این پنجاه، شصت سال، بی‌نهایت زمان در آخرت عذاب متحمل شو. گزینه‌ی دوم: این پنجاه، شصت سال دنیا را نمی‌گویی لذت هم نبر؛ اما به سمت لذایذ حرام نرو؛ غذاهای خوشمزه بخور؛ منتها غذای حلال. ارضاء جنسی بشو؛ منتها از راه حلال؛ ازدواج کن. نمی‌گوییم که دین راه لذت‌های دنیوی را می‌بندد؛ ولی می‌گوید خودت را در لذت‌بردن‌های دنیوی و مادی کنترل کن؛ پنجاه، شصت سال خودت را کنترل کن، در عوض بی‌نهایت زمان در آخرت از لذایذ بهره‌مند شو. این دو تا گزینه، پنجاه، شصت سال لذت، بی‌نهایت عذاب؛ یا پنجاه، شصت سال کنترل‌شده رفتار کردن و در ادامه‌اش بی‌نهایت زمان لذت‌بردن در بهشت. حال کدام به نفع است؟ هر انسان عاقلی می‌داند آن را باید انتخاب کند که نفع بیشتری دارد و گزینه‌ی دوم را که پایبندی به اخلاقیات و نیکی‌هاست که در استمرارش می‌تواند از لذت‌های جاودان بهشتی برخوردار

شود، آن را ترجیح می‌دهد. درحقیقت دین نقص عقل در جنبه‌ی شکل‌دادن به اراده‌ی اخلاقی را هم با تعالی‌بخشیدن به احساسات و عواطف انسان و با طرح مسأله‌ی پاداش و کیفر اخروی، جبران می‌کند؛ بنابراین هم ضرورت و نیاز انسان به دین اثبات شد؛ چرا به دین نیاز داریم؟ چه ضرورتی وجود دارد؟ برای اینکه عقل نمی‌تواند جزئیات حُسن و قُبْح را به‌روشنی تشخیص دهد و به‌خاطر اینکه عقل ما به‌تنهایی نمی‌تواند همواره اراده‌ی اخلاقی را در ما شکل دهد؛ پس قطعاً به یک چیز مکمل آن نیاز داریم؛ پس دین ضرورت دارد و هم اینکه خدا حتماً این ضرورت را پاسخ می‌دهد، این هم اثبات شد؛ چون گفتیم خدا حکیم است و خدای حکیم حالا که تصمیم دارد انسانها همیشه خوب باشند و بد نباشند، یقیناً آن چیزی را که مکمل عقل است، در اختیار انسان قرار می‌دهد؛ پس بعد دوم، یعنی اینکه خدا حتماً این نیاز را پاسخ می‌دهد هم اثبات شد.

به تعبیر دیگری می‌توان گفت همان لطفی در خدا که ایجاب کرد چنین عقلی در انسان قرار دهد که بتواند خوبی و بدی را تشخیص دهد و انسان را توصیه به خوبی و نهی از بدی کند، همان لطف اقتضاء می‌کند که خدا آن چیزی که مکمل این عقل است را در اختیار انسان قرار دهد.

یک جمله‌ی توضیحی هم در اینجا بگوییم. همین‌جا روشن شد که در حقیقت، دین مجموعه‌ی عقل و وحی است. دین چیزی نیست که جایگزین عقل باشد که بگوییم یک عده از مردم هستند که در زندگی فقط از عقل خود پیروی می‌کنند؛ فقط با عقل خودشان زندگی را اداره می‌کنند؛ یک عده هم هستند که با دین زندگی‌شان را اداره می‌کنند؛ دین چیزی در نقطه‌ی مقابل عقل نیست؛ دین مجموعه‌ی عقل و وحی است.

عقل کلیات حُسن و قُبْح را نشان می‌دهد و وحی جزئیات را؛ اسم مجموعه‌ی عقل و وحی، دین است. دین نیامده است جایگزین عقل شود؛ وحی آمده است مکمل عقل شود و اسم مجموعه‌ی وحی و عقل، دین است. این برهان اوّل که برهان بسیار ساده‌ای است؛ اما در عین حال برهان و استدلال محکمی است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ